تفکر انتقادی

### نقش اندیشه انتقادی در تحولات اجتماعی و هنری

# در ستایش نقد

## نقادی ضروری است

Saints Peter and Paul by Daniele Crespi (1530-1698)

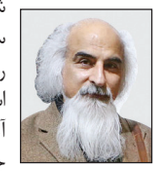

علیرضا کریمی صارمی

شـاید به جرأت بتـوان گفت که سـده ۲۱ میـلادی بیـش از هر روزگار دیگری زمان اندیشـیدن است. انسان خردمند در این زمانه آشفته به‌دنبال سردرگمی‌ها و در جسـت‌وجو برای یافتن پاسخی به نادانسـته‌های خویش است. او باید بیندیشد زیرا انسـان برای رسیدن به آگاهی نیاز به تفکر دارد. او در امـور و پدیده‌های موجود تأمل می‌کند. زیرا اندیشـیدن بالاترین مرحله فرآیندهای شـناختی انسان است. اندیشیدن، دانش آدمی را فراتر از آن چیزی که به‌صورت عادی می‌تواند بفهمد گسترش می‌دهد. به او کمک می‌کند تا وقایعی را که بلافاصله آشکار نمی‌شوند و ممکن است در آینده رخ دهند درک کند. اندیشیدن یک فرآیند ذهنی مهم است؛ و نقش مهمی در انتخاب مسیری که انسان‌ها در طول زندگی خود می‌پیمایند ایفا می‌کند؛ به ما کمک می‌کند تا تجربیات را تعریف و سـازماندهی کنیم، برنامه‌ریزی کنیم، یاد بگیریم، و آن را به سـرانجام برسانیم. گوته می‌گوید: «هر اندیشه‌ای که به عمل منتهی نشود، مرض است.»

اندیشـیدن قدرت حیرت‌انگیزی در شکل دادن به خط سیر زندگی انسـان دارد، زیرا افکار و تصورات ما از شرایط موجود به طور مسـتقیم بر باورها و در نهایت بر اعمال ما تأثیر می‌گذارد. در این رابطه هنری فورد گفته است: «چه فکر کنید که می‌توانید و چه فکر کنید که نمی‌توانید، حق شماست؛ این بدان معنا است که شما خودتان موفقیت یا شکست خود را تعیین می‌کنید.»

### بنیاد اندیشیدن

اما باید توجه داشت که بنیاد اندیشیدن و تفکر بر اساس دانش و آموخته‌های هر انسانی شکل می‌گیرد؛ هر چه سطح دانسته‌های ما بیشتر باشد توانایی در اندیشیدن به مسائل و تحلیل آنها بیشتر و تخصصی‌تر خواهد بود به گونه‌ای که خود را در گستره آن صاحب‌نظر دانسته و با امید به تغییر در امور مورد نظر، دیدگاه خود را در قالب اندیشه‌ای انتقادی ابراز می‌نماییم. از این رو همواره یکی از راه‌های بالندگی جوامع پیشرفته داشتن اندیشه‌ای انتقادی و انتقادپذیری مردم آن جامعه است. برای رسیدن به یک آرمانشهر که آرزوی جامعه‌ای خردمند است؛ نیاز است ظرفیت انتقادپذیری را در آن ایجاد و تقویت نماییم. این مهم زمانی به شکوفایی می‌رسد که فرهنگ انتقاد کردن و انتقادپذیری در روح و جان جامعه ریشه دوانده باشد. این کار ارزشمند اکتسابی است و لازم است از دوران کودکی به فرزندان‌مان آموزش داده شـود تا بتوانند اندیشیدن را در وجود خود به رویش رسانند. بنابر این سیستم آموزش و پرورش در دوره ابتدایی می‌توانـد آن را به عنوان یک امر مهم پذیرفته و سـپس آموزش دهد و نقشی اساسی را در آینده فرهنگی جامعه ایفا نماید. هر چند که آموزش دهندگان نیز در مرحله اول باید این آموزش را دیده، و خود نیز انتقادپذیر باشند. «همچنین برای کمک به دانشجویان در توسعه مهارت‌های اندیشه انتقادی، دانشگاه‌ها باید مطمئن باشند که این مهم، آموزش و به آن ارزش داده می‌شود. اسـتادان نیز باید از مثال‌های واقعی که با زندگی دانشجویان‌شان مرتبط است استفاده کنند و به آنها بیاموزند که موانع زیادی را که بر سر راه اندیشه انتقادی وجود دارد، بشناسند و بر آنها غلبه کنند.»

ضروری است در این راستا رسانه‌های گروهی مانند رادیو و تلویزیون، شـبکه‌های اجتماعی در فضـای مجازی و... نیز می‌توانند در گسـترش و ترویج آن نقشی تأثیرگذار داشـته باشند. متأسـفانه در جوامع در حال توسعه، واژه انتقاد بار معنایی منفی به‌دنبال دارد و آن را نوعی مخالفت، عیب‌جویی یا سرزنش کردن می‌دانند و چه‌بسا پذیرش آن برای شـخص یا سیسـتم طرف بحث، بسیار سخت باشد. به گونه‌ای که سریعا در مقابل هر نگاه و کلام انتقادی واکنشی منفی نشـان داده، بدون آنکه به رویکرد سازنده آن توجه شود.

### اندیشه انتقادی چیست؟

امروزه تعاریف بسیاری از اندیشه انتقادی وجود دارد. برخی آن را روشی خاص برای مدیریت اطلاعات می‌دانند. برخی آن را مجموعه‌ای از مهارت‌ها و توانایی‌ها می‌بینند. افراد علاقه‌مند به تغییرات سیاسی و اجتماعی آن را چالش‌برانگیز و جایگزینی برای باورها و ارزش‌های عمومی پذیرفته شده در ساختار قدرت دیده‌اند. همه این تعریف‌ها تا حدودی درست است؛ تفکر انتقادی شـامل همه اینها و مواردی دیگر است. تفکر انتقادی فرآیند بررسی، تحلیل، پرسش و چالش‌برانگیزی موقعیت‌ها، مسائل و اطلاعات از هر نوع می‌باشد. اندیشه انتقادی نوعی تفکر است که در آن شما درباره آنچه می‌خوانید، می‌شنوید، می‌گویید یا می‌نویسید سوال، تحلیل، تفسیر، ارزیابی و قضاوت می‌کنید. در اصل، اندیشـه انتقادی یک فرآیند فکری است که احتمالات و گزینه‌های جایگزیـن را برای تعیین بهترین راه‌حل یک مشکل خاص ارزیابی می‌کند. این شامل تجزیه و تحلیل، ارزیابی و استنتاج برای کالبدشکافی یک موضوع است و نتیجه‌گیری‌هایی که به‌وجود می‌آید منجر به نوآوری‌هایی می‌شـود که می‌تواند وضعیت موجود در هر جامعه‌ای را بهبود بخشد. بر اسـاس فرهنگ لغت آکسفورد، اندیشه انتقادی عبارت است از «فرآیند تجزیه و تحلیل اطلاعات به‌منظور تصمیم‌گیری منطقی در مورد میزان اعتقاد شما به درست یا نادرست بودن چیزی است.»

### پیدایش اندیشه انتقادی

به نظر می‌رسد خاستگاه تفکر انتقادی در انسان خردمند را می‌توان در تکامل مغز انسان و توسعه ساختارهای اجتماعی پیچیده جست‌وجو کرد. باید توجه داشت که ریشه تفکر انتقادی در اندیشه انسان‌هاست. مغز انسان بسیار سازگار و قادر به یادگیری و حل مسائل است که به ما مزیت منحصر به فردی در قلمرو جانداران داده اسـت. اصطلاح اندیشه انتقادی توسط جان دیویی فیلسـوف و مربی امریکایی در سـال ۱۹۱۰م، در کتاب «چگونه فکر می‌کنیم» ابداع و مطرح شـد که توسط جنبش آموزش مترقی به عنوان یک هدف آموزشی اصلی پذیرفته و جایگزینی مدرن و پویا به‌جای روش‌های آموزشی سنتی گردید.

امروزه جوامعی که اکثر مردمان آن باسواد هستند و همواره به پایداری تمدن، قوام فرهنگی و هنری و پیشرفت جامعه خویش می‌اندیشند و مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی بخشـی از دغدغه‌های روزمره آنهاسـت؛ جامعه‌ای آگاه نامیده می‌شود. آنها از بیکاری، نبودن هوایی سالم، گرانی مسکن و درمان، عدم وجود استانداردهای جهانی در تولید محصولات کشـاورزی و مواد غذایی و... تا کمبود کتاب و کتابخانه، سالن‌های سینما و تئاتر و عدم تولید محصولات فرهنگی هنری روشـنگرانه، ورشکستگی صنعت نشر و به تبع آن پایین بودن تعداد عناوین کتاب‌های منتشـر شـده، و نبودن قدرت خرید کتـاب، بی‌تفاوتی مردم به انتشار روزنامه‌ها و سیاست‌های غلط اقتصادی در تأمین نیازهای مردم و عملکرد نابخردانه برخی مسوولان و... نگران هستند؛ آنها بخشی از جامعه‌ای آگاه و منتقد بوده که دارای صداقت و صراحت در بیان، برای رسیدن به جامعه‌ای سالم و امن ابراز نظر می‌کنند؛ زیرا در مقابل هر ناهنجاری، علامت سوالی در ذهن آنها نقش می‌بندد که چرا؟

**اما در اینجا سـوالی نیز مطرح می‌شـود: آیا هر انسـانی می‌تواند دربـاره موضوعات مختلف جامعه، نگاهی انتقادی داشته باشد؟**

**پروفسور علوم، دکتر نورمن هر، معتقد است: اندیشه انتقادی، یک مهارت است و می‌توان آن را به عناصر متوالی کلیدی خلاصه کرد:**

**۱- شناسـایی مقدمـات و نتیجه‌گیـری**؛ که باید استدلال‌ها را به عبارات منطقی تقسیم کرد.

**۲- توضیح استدلال**؛ که لازم است ابهام در ادعاهای بیان شده را شناسایی نمود.

**۳- تثبیت حقایق**؛ باید تضادها را جسـت‌وجو کرد تا مشخص شـود آیا یک استدلال یا نظریه، کامل و معقول است یا خیر.

**۴- ارزیابی منطقی**؛ بایسته است از استدلال استقرایی یا قیاسی برای دست‌یابی به نتایج به‌دست آمده استفاده نمود.

**۵- ارزیابی نهایی**؛ لازم است استدلال‌ها در مقابل شواهد

**سوزان سـونتاگ در مقاله‌ای با عنوان «در ردّ بر تفسـیر» که در سال ۱۹۶۴م در مجله اورگرین ریویو چاپ کرد، آشـکارا بر اغلب انواع نقد رایـج که به اعتقـاد او عملا جای اثر هنری را غصب کرده‌اند خرده می‌گیرد. سونتاگ ادعا می‌کند که تحلیل انتقادی، اثر هنری را آلوده می‌کند. او معتقد اسـت هنر روحی است خلاق و رها که فعال و نیرومند وسرشار از احساس است.**

ارایه شده در پایان به‌دقت سنجیده شوند. بنابراین در جوامع پیشرفته و آموزش دیده، افراد صاحب‌نظر بر اساس سطح سـواد، دانش و تخصص، این اجازه را به خود می‌دهند که ابراز نظر کنند و انتظار دارند تا طرف مقابل پاسخگو باشد. بنابر این هر فرد آگاهی می‌تواند بر اساس شناخت و سطح دانش خود انتقاد نماید. زیرا هدف از انتقاد، سازندگی و رفع نارسایی‌ها در سطوح مختلف جامعه است.

دکتر جفری نال ۱۰ نوامبر ۲۰۲۳ م در مقاله‌ای تحت عنوان «زندگی خوب و هنر اندیشه انتقادی» می‌نویسد: انسان برای زنده ماندن نیاز به غذا، آب، مسـکن و مراقبت‌های بهداشتی دارد. بنابراین قابل درک است که بسیاری از ما برای داشتن یک زندگی خوب، تلاش می‌کنیم تا درآمد و ثروت بیشتری کسب نماییم. اما هر از گاهی این واقعیت را نادیده می‌گیریم که خوب بودن - انسان خوب بودن، شاد بودن و زندگی کردن با حداکثر توان انسانی‌مان به چیزی فراتر از آن نیاز دارد. یک زندگی خوب نیاز به اندیشه خوب دارد. خوب فکر کردن هدف اندیشـه انتقادی است. تفکر انتقادی فقط سطحی فکر کردن نیست. خوب فکر کردن وانتقادی اندیشیدن یک هنر است. یک مهارت، که برای تسـلط به آن نیاز به مطالعه، تمرین و تلاش آگاهانه دارد. همان گونه که ما نباید انتظار داشته باشیم که توانایی هدایت یک هواپیما، نواختن یک ساز یا انجام یک عمل جراحی را بدون فرا گرفتن آن مهارت‌ها داشته باشیم، نباید انتظار داشت که بدون کوشش و تلاش بر هنر اندیشیدن مسلط شویم. البته مشکل این است که فکر کردن برای ما انسان‌ها امری طبیعی است.

جفری نالمـی گوید: اگر چه عبارت «اندیشـه انتقادی» به‌طور زیاد مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما به ندرت فراتر از کلیشـه‌هایی مانند «فکر کردن خـارج از چارچوب»، «پرسیدن سوال» یا «تفکر عمیق» تعریف می‌شود. هر چند این توصیفات لزوما اشـتباه نیسـتند، اما به اصل مفهوم نمی‌رسند. تفکر انتقادی فقط «سخت» یا «زیاد فکر کردن» نیست. کسی که زمان زیادی را صرف تفکر غیر ماهرانه با ذهنی بسته می‌کند، انتقادی فکر نمی‌کند. اندیشه انتقادی نیز اساسـا درباره «هوشـمند بودن» یا «داشتن مدرک تحصیلی بالا» نیست. درک معنای تفکر انتقادی به ما این امکان را می‌دهد که این واقعیت گیج‌کننده را درک کنیم که برخی از افراد نسبتا باهوش می‌توانند نابخردانه فکر و زندگی کنند. در اصل اندیشه انتقادی به معنای پذیرفتن مسوولیت تفکر است. بنابراین تمرکز بر زندگی، با نشان دادن حقیقت از طریق ژرف‌نگری، تحقیق و استدلال امکان‌پذیر است. به‌طور مشخص، تفکر انتقادی یک تفکر خودآگاه و مستدل است که با صراحت، به سوی انصاف، ثبات منطقی، فروتنی، شجاعت، خلاقیت و شفقت هدایت می‌شود.

از این رو جامعه‌ای که از منتقدین خود قدردانی می‌کند، دارای ذهنیتی رشد یافته است و می‌داند که وجود اندیشه انتقادی و بازتاب آن موجبات پیشرفت آن جامعه خواهد شد. آنها انتقاد را فرصتی برای کشف نقاط نادیده، شناسایی ضعف‌ها و توسعه راهبردهایی برای بهبود امور می‌دانند. این طرز فکر باعث رشد شخصیتی افراد آن جامعه نیز می‌شود.

### نقد اجتماعی

باید توجه داشت، نقد اجتماعی نوعی انتقاد آکادمیک یا ژورنالیستی است که بر مسائل اجتماعی جامعه مدرن، به ویژه بی‌عدالتی‌ها و روابط قدرت به‌طور کلی تمرکز دارد. نقد اجتماعی ساختارهای جامعه را که ناقص تلقی می‌شوند تحلیل می‌کند و بر راه‌حل‌های عملی و تغییرات بنیادی یا حتی تغییرات انقلابی تمرکز می‌کند.

نقد اجتماعی می‌تواند با کمک به شناسایی علل ریشه‌ای نابرابری و بی‌عدالتی اجتماعی به امور توسعه جامعه کمک کند. سپس می‌تواند راه‌حل‌هایی مبتنی بر برابری جهت برطرف نمودن مشکلات و ایجاد تعادل در جامعه نیز ارایه نماید. به‌عنوان مثال، انتقادات اجتماعی با ارایه راهکارهایی مشکل گشا می‌تواند یک جامعه کم درآمد و به حاشیه رانده شده، که از رکود دستمزدها یا نبود مسکن ارزان قیمت دچار فقر گردیده اسـت را کمک، تا مسوولان بتوانند بر اساس نقدی سازنده سیسـتم کاری خود را اصلاح و مشکلات را برطرف نمایند. سـپس این درک می‌تواند به توسـعه راه‌حل‌های مبتنی بر جامعـه، مانند برنامه‌های آموزش شـغلی، طرح‌های مسـکن مقرون‌به‌صرفه، یا مدل‌های اقتصادی جایگزین کمک کند. افزون بر این، نقد اجتماعی می‌تواند با ترویج آگاهی و درک بیشتر از نیازها و تجربیات جوامع حاشیه‌نشین، در توسعه جامعه نقش داشته باشد. با برجسـته کردن دیدگاه‌ها و تجربیات این جوامع، نقد اجتماعی می‌تواند به ایجاد پل‌هایی بین گروه‌های مختلف و ترویج همدلی و همکاری بیشتر کمک کند. در نتیجه، انتقاد اجتماعی و توسعه جامعه ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند، زیرا انتقاد اجتماعی می‌تواند فرآیند ایجاد جوامع قوی‌تر و عادلانه‌تر را سرعت ببخشـد. همچنین نقد اجتماعی می‌تواند با بررسی علل ریشه‌ای نابرابری‌های اجتماعی و ارتقای آگاهی و درک بیشـتر مردم و مسوولان، به ایجاد شرایط لازم برای راه‌حل‌های مبتنی بر جامعه و تغییر پایدار کمک کند. وینستون چرچیل نیز معتقد بود: «انتقاد ممکن است قابل قبول نباشد، اما ضروری است؛ زیرا مانند عملکرد درد در بدن انسان است؛ درد، توجه ما را به وضعیت ناسالم از دیگر بخش‌های بدن جلب می‌کند.»

### نقد هنری

همان گونه که می‌دانیم هنر بخشی ضروری و جدایی‌ناپذیر از تجربه انسانی در یک سیستم اجتماعی است. بیان اندیشه از طریق هنر، بخش اصلی انسان بودن است. تولید اثر هنری یکی از ابزارهای بیانی بسیار قدرتمند هنرمندان است که برای درک و تفسیر دنیای اطراف خود از آن بهره می‌برند. باید توجه داشت که تحلیل و ارزیابی آثار هنری یا نقد هنری اغلب با نظریه گره خورده است. نقد هنری تفسیری است که شامل تلاش برای درک یک اثر هنری خاص از دیدگاه نظری و تثبیت اهمیت آن در تاریخ هنر اسـت. بسیاری از فرهنگ‌ها سـنت‌های قوی در ارزیابی هنری دارند. به عنوان مثال، فرهنگ‌های آفریقایی سـنت‌های ارزشی واغلب شفاهی دارند که یک اثر هنری را به‌خاطر زیبایی، نظم و شـکل یا ویژگی‌های ثمربخش آن و نقشی که در فعالیت‌های اجتماعی و معنوی ایفا می‌کند، ارج می‌نهند. نقد هنری عبارت اسـت از ارزیابی و تفسیر متفکرانه هنر معاصر، کاوش در معنا، تکنیک‌ها و زمینه اجتماعی آن. از این رو منتقدان نقشی محوری در شکل دادن به درک هنری، تقویت گفت‌وگو، و کمک به درک عمیق‌تر تأثیر هنر بر جامعه و فرهنگ دارند. منتقدان هنری امروزه برای رسانه‌های چاپی، پلتفرم‌های آنلاین و برنامه‌های تلویزیونی نقد می‌نویسند و از طریق رسانه‌های مختلف با مخاطبان ارتباط برقرار می‌کنند. نقد هنری شامل جنبه‌های توصیفی، تجزیه و تحلیل تکنیک‌ها و مواد مورد استفاده در یک اثر هنری است. همچنین ممکن است شامل تفسیر، کندوکاو در معنا و بافت اجتماعی اثر هنری نیز باشد.

در این خصوص منتقدان، یک اثر هنری را در سـه مرحله مورد کنکاش قرار می‌دهند. ۱- نقد توصیفی که به تجزیه و تحلیل یک اثر هنری می‌پردازند و تکنیک‌ها و مواد مورد استفاده در آن را بررسی می‌کنند. ۲- نقد تفسیری که به عمق معنا و بافت اجتماعی اثر توجه می‌کند. ۳- نقد ارزشی که به ارزیابی کیفیت و اهمیت اثر هنری می‌پردازد. باید توجه داشت که نقد هنری نقشی حیاتی در تقویت گفت‌وگو، تشویق به تفکر و برانگیختن بحث‌ها در مورد زیبایی‌شناسی، سیاست، نژاد، مذهب و جنسـیت دارد. بینندگان را قادر می‌سازد تا از نظر احساسی با هنر درگیر شوند و تأثیر آن را بر جامعه و فرهنگ درک کنند. با بررسـی انتقادی آثار هنـری، نقد هنری می‌تواند موضوعـات اجتماعی را نیز برجسته کند، درک را تقویت و به فهم عمیق‌تر هنر معاصر کمک کند. نقد هنـری به عنوان یک کنش چندوجهی، پیچیدگی‌های هنر معاصر را بررسی و ارزیابی می‌کند. از طریق ریشه‌های تاریخی و مبانی فلسفی، منتقدان نقشی محوری در شکل دادن به فهم هنری و ادراکات اجتماعی ایفا می‌کنند. تحلیل‌ها و ارزیابی‌های آنها گفت‌وگو را تشویق می‌کند، قدردانی را نیرو بخشیده و معانی عمیق‌تری از تأثیر اجتماعی هنر را آشکار می‌سازد. همان گونه که دنیای هنر در حال تکامل است، نقد هنری نیز به هم‌ترازی خود با آن ادامه می‌دهد و بینش‌های ارزشمندی را در گستره‌ای پویا و در حال تغییر هنر معاصـر ارایه می‌دهد. بنابراین با این نگرش، اندیشه انتقادی منتقدان هنری، انگیزه‌ای برای رشد و پیشرفت هنری یک جامعه خواهد شد.

باید توجه داشـت که وجـود تفکر انتقادی در اندیشـه هنرمندان، بـرای خلـق آثار هنـری و تاثیرگـذار، نیز اجتناب‌ناپذیر است. پس می‌توان گفت اصلی مهم برای خلاقیت در هنر است.

اندیشه انتقادی در هنر می‌تواند مجموعه‌ای از مهارت‌هایی را که به خوبی توسط هنرمند توسعه یافته است، توانمند و اعتماد به نفس را در او ایجاد کند. او را قادر می‌سازد تا به‌طور موثر و با نگاهی جست‌وجوگر، موضوعات را مشخص و به سرعت در ذهن خود پردازش کند. پرورش تفکر انتقادی در هنر، ذهن خلاق هنرمندان را در هنگام تولید آثار خلاقانه و تفسیرهای انتقادی و تاریخی درگیر می‌کند. همچنین ابزاری برای رشد باورهای هنری و قضاوت در هنر است. باید توجه داشت که مضامین، مفاهیم و ایده‌ها نقشی اساسی در خلق و تفسیر هنر دارند. آنها به عنوان لنگر عمل می‌کنند و از سطحی‌نگری فراتر می‌روند تا معانی ژرف‌تری را در آثار هنری کشف کنند.

### نظراتی بر نقد

قابـل ذکـر اسـت نقد هنـری بـه مـوازات نظریه زیبایی‌شناسـی غربی توسعه یافته و از یونان باستان آغاز و در سده‌های ۱۷ و ۱۸ م کاملا شکل گرفته است. فیلسوفان آن مقطع زمانی، درباره هنر به نظریه‌پردازی و نقد می‌پرداختند. برای مثال، افلاطون هنر را شکلی پایین‌تر از دانش و در واقع، آن را یک توهُمی دانسـته است. او در کتاب جمهوری، نقاش را «خالق ظواهر» توصیف می‌کند و بیان می‌کند که «آنچه می‌آفریند نادرسـت اسـت»، «شـبیه وجود» به جای «وجود واقعی». او یک اثر نقاشی را در بهترین حالت «بیانی نامشـخص از حقیقت» می‌دانست و معتقد بود هنر، فریب اسـت. به گفته افلاطون هنر در بهترین حالت راهی برای ساده‌سـازی و انتقال ایده‌های پیچیده و حقایق فلسفی به جاهلان است، او از دیدگاه حقیقت مطلق، هنرمند را عمیقا نادان می‌دانسـت. اما ارسطو نظر دیگری داشـت. از نظر او، هنر درسی در زندگی است و ارزشی اجتماعی و به‌طور گسترده، انسانی دارد. او اولین منتقد روان‌شناختی بود که ایده‌اش درباره جدایی‌ناپذیری هنر و اخلاق و هنر در خدمت آموزه‌های اخلاقی، در دوره مدرن تأثیرگذار باقی ماند. ارسـطو رویکردی متفاوت در مورد هنر داشت، اگر چه او هنر را نیز نوعی تقلید می‌دانست؛ اما در کتاب بوطیقا «فن شعر» به روشنی بیان می‌کند که هنر یک موضوع اخلاقی اسـت، زیرا به شخصیتِ انسان می‌پردازد. او معتقد است که تقلید یک غریزه انسانی است و هنر تقلیدی، در هر رشته‌ای که باشد، انسان را عمیقا به حرکت وامی‌دارد؛ و اینگونه آثار هنری تحسین برانگیزند. مخاطب اثر هنری، انسان‌ها و موقعیت‌های انسانی را که در آن به تصویر کشیده یا روایت شده است را شناسایی و با آنها همدلی می‌کند، آنچه را که آنها احساس می‌کنند، احسـاس می‌کند و از تجربیـات آنها می‌آمـوزد. او برای شخصیت‌هایی که در یک اثر هنری تاثیرگذار رنج می‌برند،

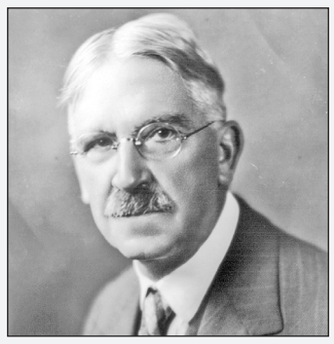

**مغز انسان بسیار سازگار و قادر به یادگیری و حل مسائل است که به ما مزیت منحصر به فردی در قلمرو جانداران داده اسـت. اصطلاح اندیشه انتقادی توسـط جان دیویی فیلسوف و مربی امریکایی در سال ۱۹۱۰م، در کتاب «چگونه فکر می‌کنیم» ابداع و مطرح شد که توسط جنبش آموزش مترقی به عنوان یک هدف آموزشـی اصلی پذیرفته و جایگزینی مدرن و پویا به‌جای روش‌های آموزشی سنتی گردید.**

ناخواسـته در یک همذات‌پنداری خود را در جایگاه آنها می‌بیند و رنج می‌کشد، زیرا به گمان او قهرمان تراژیک، نوع بهتری از انسان به‌نظر می‌رسد. فلوطین، فیلسوف باستانی، هنر را بیشـتر عرفانی می‌دانسـت تا دنیوی. او بنیانگذار نوافلاطونیسم رومی بود و تفکر او درباره هنر منعکس کننده تفکر افلاطون با تفاوت‌هایی مهم و تأثیرگذار است. او این ایده را مطرح کرد که هنر می‌تواند زیبا باشد و زیبایی دنیوی آن بازتاب زیبایی معنوی آن است. بر اساس کتاب «انئید» فلوطین، با اندیشیدن در هنر زیبا، معتقد است می‌توان به تفکری در خصوص آن دست یافت به‌طوری که با زیبایی معنوی آن ارتباط برقرار کرد و به شکلی عرفانی با آن یکی شد. او هنر را مستقیما با قلمرو ایده‌هایی که افلاطون آن را کنار گذاشته اسـت، مرتبط می‌داند و گستره آن را هم معنوی و هم فکری توصیف می‌کند. برای فلوطین، هنر معمایی از روح پاک بود، به همین دلیل است که زیبایی در هنر وجهی مقدس و انتزاعی است.

وقایع‌نگار فرانسوی آندره فلیبین (۱۶۸۸-۱۶۶۶م) یکی دیگر از افرادی اسـت که با انتشار کتاب ۱۰ جلدی تحت عنـوان «گفت‌وگو درباره زندگی و آثار برجسـته‌ترین نقاشان باسـتانی و مدرن» کوشـید تا نقد نظری یعنی نقدی که یک برنامه هنری را بر مبنای عقلانی پایه‌ریزی می‌کند و هنر را مصداق و تجسـم ایده‌ها می‌داند مطرح نماید. اما برخی منتقـدان حرفه‌ای معاصر، نظری منفی نسبت به تأثیرات نقد هنری ارایه نمودند. برای مثال سوزان سـونتاگ در مقاله‌ای با عنوان «در ردّ بر تفسـیر» که در سـال ۱۹۶۴م در مجله اورگرین ریویو چاپ کرد، آشکارا بر اغلب انواع نقد رایج که به اعتقاد او عملا جای اثر هنری را غصب کرده‌اند خرده می‌گیرد. سونتاگ ادعا می‌کند که تحلیل انتقادی، اثر هنری را آلوده می‌کند. او معتقد است هنر روحی است خلاق و رها که فعال و نیرومند و سرشار از احساس اسـت. به نظر او نقد یا دست‌کم بخش بزرگی از آن عملیاتی ذهنی اسـت که به خشکی یک تکه چوب می‌ماند و قصدش مهار و سلطه بر هنر و روشش تقلیل اثر هنری به محتوا و سپس تفسیر است. فیلیپ وایزمن در مقاله «روانشناسـی نقد و نقد روانشناختی» نوشت، منتقد هنری «به دانش هنری نیاز دارد تا کارآزموده» شـود، به این معنی که او باید «دانش کامل» از تاریخ هنر داشته باشد. «گام برداشتن از کارآزموده به منتقد شـدن، حاکی از پیشرفت از دانش به قضاوت است.» منتقد باید قضاوت کند، زیرا اثر هنری که به آن پرداخته می‌شود عموما جدید و ناآشنا است مگر اینکه منتقد بخواهد یک اثر هنری قدیمـی را با درک تازه‌ای از آن ارزیابی کند. بنابراین ارزش زیبایی‌شناختی و فرهنگی نامشـخص دارد. منتقد اغلب با یـک انتخاب مواجه می‌شـود: دفاع از معیارها، ارزش‌ها و سلسله مراتب قدیمی در برابر معیارهـای جدید یا دفاع از جدید در برابر کهنه. از این رو، منتقدان پیشتازانی هستند که از هنجارها و قراردادهای رایج دور شده و آنها را دگرگون یا حتی بی‌ثبات می‌کننـد. بزرگ‌ترین تهدید برای نقد هنر توسعه کلیشـه‌های تدافعی، انتظارات ثابت و پیش‌فرض‌هـای بی‌چون و چرا درباره هنر اسـت. بنابراین، منتقد قدرت تعیین‌کننده‌ای بر تاریخ هنر یا حداقل تأثیر زیادی در ایجاد قانون هنر دارد. به‌طور مثال می‌توان از راجر فرای، منتقد بریتانیایی، که نام «پُست امپرسیونیسم» را خلق کرد و به طرز درخشان و متقاعدکننده‌ای در مورد پل سزان نوشت، به عنوان یک نمونه کلاسـیک نام برد. نقد هنری ممکن است تاریخ‌نـگاری را نیز در بر گیرد. در حالـی که اغلب از «تاریخ هنر» به عنوان یک حوزه عینی یاد می‌شود، اما اول ویت مورخان هنر را نمی‌توان همیشه از قضاوت‌ها و انتخاب‌های تأکیدی آنها جدا کرد و این امر بسیاری از روایت‌های تاریخی هنر را به شکل ظریف‌تری از نقد هنری تبدیل می‌کند.

در سده‌های ۲۰ و ۲۱م، مبانی نظری مانند مارکسیسم و فمینیسم غالبا مستقیم‌تر وارد نقد هنری شده‌اند و باعث گردیدند کـه درک منتقد از نیازهای اجتماعی به‌طور واضح‌تـر در ارزیابی‌های هنری اعمال شـود. وابستگی‌های ذهنی و علایق شناختی منتقد هر چند به‌صورت ناخودآگاه، ادراک منتقد از نیازهای اجتماعی، ناگزیر بر محتوای نقد او تاثیر می‌گذارد.

هانس روبرت یاوس، نظریه‌پرداز آلمانی گفته اسـت در هر اثر هنری یک «افق انتظار» اجتماعی و تاریخی وجود دارد. پاسخ زیبایی‌شناختی حاصل از اثر اغلب به این بسـتگی دارد که چقدر با انتظارات اجتماعی مطابقت دارد یا ندارد.

باید در نظر داشـت هر اثر هنری نیاز به دیده شدن و نقد دارد. به نظر می‌رسـد که تکامل یک اثر هنری نه فقط توسط خالق آن بلکه توسط مخاطبین نیز صورت می‌گیرد. بنابر این شایسته است هنرمندان با اشتیاق منتظر شـنیدن نظرات منتقـدان و مخاطبین خود باشـند؛ زیرا هر مخاطبی تلاش می‌کند تا بر اساس دانش خود با آن اثر ارتباط و سپس ابراز نظر کند. نقد، بخشی مهم از فرآیند هنری اسـت و در نهایت برای پیشرفت یک هنرمند حیاتی است. هنرمندان تنها از طریق نقد صادقانه می‌توانند گام‌های ترقی را با سرعت بیشتری بردارند.

در پایان قابل بیان اسـت که نقد و وجود اندیشه انتقادی در تمامی ابعاد هر جامعه‌ای، ابزاری قدرتمند برای رشـد و پویایی است. آزادی اندیشه و بیان، بسان نور است برای پیشرفت، انتظار رشد و بالندگی در تاریکی، تصوری بیهوده است؛ زیرا وجود نقد و نقدپذیری سرمایه‌ای گرانبها در یک جامعه مترقی است که همواره پیام‌آور صراحت و صداقت جهت روشنگری در یک سیستم شفاف و رشدیافته برای اصلاح امور خواهد بود.

عکاس - مدرس دانشگاه علم و صنعت ایران

منابع در دفتر روزنامه موجود است

برش فکری

## مخاطرات پرسیدن

محسن آزموده

**تیتـر ایـن یادداشـت کوتاه احتمـالا خیلی کلیشـه‌ای است. با هر کس صحبت کنید، سـاعت‌ها در مزایـا و فواید سـوال کردن و پرسـش، داد سخن سر می‌دهد. اصلا کسی را می‌شناسـید که با سـوال کردن مخالف باشد؟ حالا سـر کلاس درس بروید. کافی است سوالی داشته باشید. شما را نمی‌دانم، اما من در طول دوران تحصیلی‌ام یعنی دست‌کم نیمی از عمر چهل و سه ساله‌ام، اصلا تجربیات خوبی از سوال کردن در مدرسه و دانشگاه و آموزشگاه‌ها نداشتم. ربطی هم به خصوصی یا دولتی بودن آن آموزشگاه نداشت. بارها به خاطر پرسشـی که مطرح کردم، مسخره یا توبیخ شدم که چرا خوب گوش نکردی؟ این را که توضیح دادم! حرف من را متوجه نشـدی. سوالت ربطی به آنچه گفتم، ندارد. اینکه سوال نبود، اظهار فضل بود. چودانی و پرسی سوالت خطاست و... در کلاس‌های ما جو کلاس و نحوه قرار گرفتن افراد، به گونه‌ای بود که گفت‌وگو را که پیشـکش، سوال پرسیدن را هم سخت - اگر نگوییم محال - می‌کرد. معمولا اول کلاس معلم یا استاد معمولا خیلی سفت و سخت می‌گفت، سوال برای آخر جلسه، اگر وقت اضافه بود، وسـط حرف من نپرید، سـوال بی‌ربط نپرسید و... پرسشگر معمولا به عنوان کسی بود که چیزی را نمی‌داند، نه اینکـه خدای نکرده انتقادی دارد یـا کاسـتی و نقصی در بیان گوینـده یافته یا می‌خواهد موضوع را از زاویه دیگری بنگرد. گوینده نیز در مقام دانای کلی که می‌خواهد دسـت غریق در ظلمات را بگیـرد و او را بـالا - جایی که خودش ایستاده - بکشـد. قبول دارید در چنین وضعیتی سـوال پرسـیدن کار خطرناکی بود؟ منظـورم از مخاطرات پرسیدن، همین‌هاست، نه آن بحث‌های تکراری - و احتمالا درسـت - فلسفی که پرسش آغاز تفکر است و تا سوال نباشد، فکر جدید پدید نمی‌آید و... الخ.**